فصل‌نامهٔ پژوهشی تحقیقات زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی ـ واحد بوشهر
دورهٔ جدید ـ شماره دوم، پاییز ۱۳۸۹، شماره مسلسل: پنجم
از صفحهٔ ۷۵ تا ۱۱۴

بررسی گونه‌ها و شیوه‌های طنزپردازی حافظ

دکتر محمود صادق زاده*
استاد یار گروه زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی- واحد یزد

چکیده

طنز حافظ از نوع سیاسی، اجتماعی و البته هنرمندانه و زیرکانه وتأویل پذیر و در بسیاری از موارد معصومانه، نجیب، ظریف و عمیق است که در ادراک و احساس منطقی ریشه داردو در لبخندی افسوس ناک تجلی می یابد .

حافظ دو الگوی کلّی را در ساختار طنز خود به کار می گیرد : یکی، طنز اجتماعی صریح که به طور مستقیم از طبقه یا گروهی انتقاد می کند،دیگر، طنز اجتماعی با واسطه که وی درآن بی پروا، خود را نماینده ی طبقه ای معرّفی می کند و از خود به نزد قاضی شکایت می برد، تا باز گوید، حدیث دیگران را.

حافظ برای مبارزه ی طنز آمیز با ستم، فساد و ریا از هر روشی که توانسته، بهره برده است. مهم ترین شیوه های حافظ برای بیان طنز و طعنه و شوخ طبعی عبارت است: خراب کردن نشانه ها و ارزش های تقدّس زاهدان و صوفیان؛ قلب اشیا و الفاظ به شیوه‌ی اقتباس و جواب گویی؛ استخدام صنایع ادبی، مانند: ایهام، حسن تعلیل، تشبیه و تضاد و تناقض؛ تعریض و کنایه و گاه لطیفه نسبت به معشوق به صورت سؤال و جواب و حاضر جوابی؛ طنز به شیوه ی نصیحتگری، مدیحه سرایی و وظیفه خواهی؛بهره جویی از فرهنگ عوام و محاوره. به طور کلّی ، طنز حافظ گاهی پوشیده و نیش دار است و گاهی لطیف و سطحی که این موارد در این مقاله با ذکر نمونه هایی تحلیل و بررسی شده است.

کلید واژه ها: غزلیّات حافظ،طنز سیاسی اجتماعی، ،شیوه های طنز, زاهدان و صوفیان ریایی، محتسب.

* تاریخ دریافت ۱۳۸۹/۶/۳ پذیرش: ۱۳۸۹/۷/۲۵
پست الکترونیکی msz_41@yahoo.com

مقدّمه

کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقـاب تا سر زلف سخن را به قلم شـانه زدنـد (۱۳۲)

سبک های ادبی را به لحاظ لحن کلامی به دو نوع اصلی:فکـاهی و جـدّی تقـسیم مـی کنند. (فرشیدورد،**1363:**۶۷۲) فکاهی یا کمدی هر سخن خنده آوری، شـامل: هزل،هجـو،طنز و... است که هرچند همه ی آن ها از نظر خنداندن و انتقاد کردن کم و بیش یکـسانند،امّا از نظر هدف متفاوتند.

هزل (facetious),سخن خنده آوری است که معمولا" به علّت بی‌پروایی در بیـان تند،خشن و فحش آلود,با اصول اخلاقی در تعارض است و هدف اجتماعی و اخلاقـی خاصّی ندارد و گاهی هم ایـن شـیوه ی بیانی،ناشـی از طمـع و کـسب مـال و مقـام و نکوهش و مردم آزاری «با تأکید بر زشتی های وجودی یک چیز،خواه به ادّعا و خواه به حقیقت» (شفیعی کدکنی،۱۳۷۴ :۵۲) است که به آن هجو(lampoon) می‌گویند.

طنز(satire)، واژه‌ی عربی است در معنای لغوی:افسوس کردن و افـسوس داشـتن، طعنه، سخریّه،به کسی خندیدن،عیب کردن،لقب کردن،سخن به رموز گفـتن و... (لغـت نامه‌ی دهخدا)؛ البته بعضی از محقّقان طنز را معادل (satire) می‌داننـد (سـیما داد: ۲۰۹-۲۱۰) و گروهـی دیگـر، طنـز را معـادل واژه‌ی (humouv) مـی‌داننـد کـه در مفهـوم «خنده‌ای که مجال شکوفا شدن پیدا نکرده و گریـه‌ای کـه غـرور و خـودداری گوینـده نخواسته به آن،شکل بدهد.» (نیکوبخـت،:۱۳۸۰**92:**-۹۳) امّـا در ااصـطلاح، سـخنی اسـت اعتراض آمیز، نیشخند انگیز و لطیـف کـه مقـصودش انتقـاد و اصـلاح اجتمـاع اسـت. (ازصباتانیما،ج۲: ۳۶-۳۷) مبنای طنز بر شوخی و خنده است، امّا خنـده ای تلـخ، دردنـاک، جدّی و نیشدار که ستمگران و خطاکاران را به خطای خـود آگـاه و معایـب و نـواقص اجتماعی و سیاسی را بر طرف می‌کند.درمقام تشبیه می‌توان گفت:طنز «به منزله‌ی کـارد جرّاحی است نه چاقوی آدم کشی»،زیرا زخم‌های نهانی را می‌شکافد و چرک و پلیـدی های آن را بیرون می ریزد و بیمار را بهبود می‌بخشد.*(همان)*

دکتر شفیعی کدکنی در تعریفی جامع و دقیق،طنز را «تصویر هنری اجتماع نقیضین و ضدّین»تعریف می کند.وی عقیده دارد:محور اصلی تمام طنزهای واقعی ادبیّات جهان بر تصویر هنری اجتماع نقیضین بنا شده است. (مجلّه حافظ,۱۳۸۴:۳۹-۴۰) حافظ در بیت زیر به بهترین شکل,چنان تصویر هنری را نشان داده است:

عیبم بپوش زنهار! ای خرقه ی می آلود کان پاک پاک‌دامن بهر زیارت آمد (۱۲۲)

عیب پوشی«خرقه ی می آلود» خود، بهترین تصویر هنری از اجتماع نقیضین است.یا تصویر هنری تناقض آمیز« توبه کردن به دست صنم باده فروش» و «می نخوردن بی رخ بزم آرایی»:

کرده‌ام توبه به دست صنم باده فروش که دگر می نخورم بی رخ بزم آرایی (۳۵۴)

بنابراین،«هر قدر تضاد و تناقض آشکارتر باشد و از سویی دیگر گوینده در تصویر اجتماع آن ها،موفّق تر،طنز به حقیقت هنری اش نزدیک تر می شود.(*همان*:۴۰)

البته تصویر اجتماع متناقض ها و متضادها,تنها در طنز گفتاری و نوشتاری نمود پیدا نمی کند,بلکه در رفتار و کردار آدمی نیز گاه جلوه می کند؛مانند:رفتار ریاکارانه ی امیر مبارزالدین در عصر حافظ، یاطنز عمیق تاریخی «جستجوی آدمی در میان روز با فانوس به وسیله ی دیو جانس!» و یا استفاده ی از فناوری نو در راه گسترش عصبیّت های و سنّت های پوسیده در دوره ی مشروطیّت و هر زمان دیگر.

بنابراین,طنز با این ویژگی ها به عنوان بالاترین درجه ی نقد ادبی به شمار می‌رود (چرنیشفسکی ,۱۹۴۷: ۱۸) و «آخرین مرحله ی تعمّق وجودی قبل از رسیدن به ایمان است.گوهر طنز این است که انسان می تواند در خود از قید زمان و آنچه زمانی است بگسلد و به ابدیّت بپیوندد.» (قهرمان,۱۳۶۶: ۱۸۳) از این رو، هرچند از انواع دیگر خنده دار همچون: شوخی، بذله، مطایبه، لطیفه، فکاهه، جوک، کاریکاتور، تمسخر، طعنه،

هزل، هجو و... و حتّی از اقسام صنایع ادبی و هنری بهره می‌برد، امّا با همه‌ی آن ها متمایز است.

طنز پرداز می کوشد,ضمن نشان دادن تصاویری هنری و اغراق آمیز از جهات زشت و منفی زندگی و معایب و مفاسد جامعه و واقعیّت های تلخ اجتماعی,تضاد عمیق میان وضع موجود و یک زندگی آرمانی را روشن کند.از این رو,طنزحقیقی اجتماعی ترین فعّالیّت روانی است که باید معترض باشد و به مسائل اساسی بپردازد.

از این رو طنز به معنای واقعی و اصیل در ادبیّات قدیم ایران جز در اشعار عبید زاکانی وحافظ و بعضی از اشعار سعدی,مولوی,سنایی و عطّار,وجود نداشته و از آستانه‌ی مشروطیت به بعد رواج و رونق گرفته است.

با ان حال,چنان که اشاره شد یکی از مختصّات سبکی شعر حافظ، استفاده از شیوه‌های طنز و طعنه و طربناکی و کاربرد لحن عنادی و استهزا آمیز است، که بدون تحلیل و بررسی دقیق آن، بسیاری از مضامین و مفاهیم و زیبایی های شعر وی درک نمی شود. بعضی از حافظ شناسان گرایش حافظ را به طنز و طعنه، تظاهر لفظی و بیانی مشربی ملامتی و قلندری و شخصیّت سنّت ستیز و شیوه‌ی انتقادی او می دانند. (مرتضوی،۱۳۸۴:۱۰۷) در واقع انتخاب این شیوه‌های انتقادی، به دلیل عکس العمل طبیعی روح آزاده و طبع لطیف حافظ است و آزردگی وی از انواع تزویرها، دروغ گویی‌ها، عوام فریبی ها و خود فروشی‌های زاهدان، شیخان، و صوفیان و محتسبان در آن دوران.

در عصر حافظ، همه‌ی عوامل «زر و زور و تزویر» در کار بودند و دست به یکی شدند. از این رو، حافظ جز با سلاح طنز و طعنه و آن هم پوشیده و رندانه، چگونه می‌توانست با آن «مثلّث شوم» در افتد؟ به خصوص که در آن دوره، محتسبی سخت گیر و ریاکار چون امیر مبارز حکومت می کرد، که زهدورزی هایش حتّی عابدان را نیز مرید خود کرده بود. حافظ به حدّی از او آزرده دل بود که همه جا لفظ محتسب را با طنز، طعنه و ریشخند بیان کرده است.

این آزردگی، زمانی به اوج خود رسید که پادشاه محبوب حافظ (شاه شجاع) به قتل رسید و محتسب، حکومت را به دست آورد. بنابراین شعر طنزآمیز حافظ و عبید زاکانی در این دوره ، اعتراض‌هایی شدید علیه این ریاکاری‌ها و عوام فریبی ها بود. البته، عبید با صراحت بیشتر و حافظ با طنزی پوشیده و هنری.« نه آیا وقتی صراحت بیان ناممکن باشد، هنرمند از کنایه بهره می‌گیرد و از مجاز ؟» (زرّین کوب،۱۳۸۰: ۵۲-۵۳)

یکی دیگر از عوامل گرایش حافظ را به طنز و طربناکی در این می‌توان دانست که حافظ هم رندی آزاده و عارف است و هم عرفان شناس و منتقد عرفان و در تاریخ عرفان، هیچ کس چون او این همه، شاهد زهد فروشی و ریاکاری صوفیان و زاهدان نبوده است و به اندازه ی او از ناراستی ها و عوام فریبی‌های اصحاب طریقت به بیان هنری و طنز و طعنه انتقاد نکرده است. از این رو در هر فرصتی، مکرّر و به شیوه‌های گوناگون در شعر خویش به زاهد و صوفی طعنه می‌زند و می‌تازد. (خرمشاهی، ۱۳۶۷ : ۸-۹) در واقع این منظر شعر او چون آینه‌ای به خوبی از محاکات صوفیان و زاهدان در عصر خویش برآمده و صادق بوده است. (شمیسا، ۱۳۷۸ : ۳۶)

عامل دیگر گرایش حافظ را به طنز و طعنه می توان روحیّه ی اصلاح گری و عادت ستیزی وی دانست، زیرا وی مصلحی اجتماعی و روشنگری درد آشنا بود، امّا آن گونه که می خواست، نمی‌توانست روزگار خود را دگرگون کند، به ویژه که با جهل و بی خبری و بی وفایی مردم زمانش نیز روبه رو بود، از این روکاری ترین سلاحِ حافظ برای اصلاح اجتماعی طنز اوست. البته در میان انواع طنز، طنز وی اجتماعی و سیاسی است و چنان که اشاره شد، « قلمرو طنز حافظ در سراسر دیوان او، بی هیچ استثنا، رفتار مذهبی ریاکاری عصر تشکیل می‌دهد. حتّی یک مورد بیان طنز آمیز نمی توانید پیدا کنید که در ساختار معنایی آن بخشی از عناصر مذهب وجود نداشته باشد». (خرمشاهی، ۱۳۸۴ : ۸۹)

چنین که صومعه آلوده شد ز خون دلم گرم به باده شویید، حق به دست شماست

(۱۷)

نکته‌ی دیگر، انگیزه های زیبا شناسه و هنری و سبک رندانه ی حافظ است، که مـی کوشد از طریق عادت ستیزی، هنجار گریزی و رمز و نماد گرایـی و نیـز طنـز پـردازی سخن خود را تفسیر و تأویل پذیر و چند معنایی نمایـد و بـر پایندگی و گـستردگی و پذیرش عمومی آن بیفزاید. البته « این چند معنایی بودن هنر حافظ به ما می آموزد، کـه در هنر « رمز » هایی وجود دارد؛ چنان که اصولاً عرفان تلقّی هنری از دیـن و الاهیّـات است » (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰ : ۱۲–۱۸)

هر چند «وی در شعر خود، زبان رمز صوفیانه ای را به کار می‌گیرد که پیش از او طـول چند قرن ساخته و پرداخته شده» و به قولی در «مکتب خراسان» و «عرفان شـرقی» بـه اوج رسیده، اما آن زبان و مکتب نیز در میخانه ی رندانه‌ی حافظ پخته و رسیده است. *(همان)*

طنزحافظ نیز رندانه و هنرمندانه و از سبک ویژه اش متأثّر است. طنـز وی در ادراک و احساس منطقی آدمی ریشه دارد و خود را به لودگی های سطحی و هجوهای فـردی آلوده نمی کند، مثلاً در بیت:

ترسم این قوم که بر دُرد کشان می‌خندند در سر کـار خرابـات کننـد ایمـان را

(۷)

این احساس خطر از آن چه پیش می آید در ادراک منطقـی حـافظ ریـشه دارد، کـه همواره با زهد ریایی و عبادت ظاهری مخالفت می ورزد. (یاسمین، ۱۳۶۸) از این رو طنز او را با هجو کاملاً از هم جدا می‌کند؛ به طوری که در تمام غزلیات حافظ–که از طنزی والا و لطیف برخوردار است–تنها دو مورد به هجو نزدیک می‌شـود (موسـوی گرمـارودی، ۱۵:۱۳۸۰): یکی:

کجاست صوفی دجّال فعل ملحد شکل؟ گو بسوز که مهدیّ دیـن پنـاه رسـید

(۱۷۴)

و دیگری:

صوفی شهر بین که چون لقمه‌ی شبه می‌خورد پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علـف

(۲۱۲)

دو بیت دیگری هم دارد،که بینابین هزل و هجواست (خرمشاهی،۱۳۶۷: ۹۴):

رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنر است حیوانی کـه ننوشـد مـی و انـسان نـشود
(۱۶۳)

به یکی جرعه که آزار کسش در پی نیست زحمتی می کشم از مردم نادان که مپرس
(۱۹۴)

با این حال، طنزحافظ در بسیاری از جاها، معصومانه، نجیب، آرام و ظریف است و تحسین و شگفتی را در خواننده بر می‌انگیزد و هر چند موجب خنده ی قهقهه آمیـز در خواننده نمی شود، ولی احساس شگفتی و شادمانی و طربناکی را ایجاد می کند:

آن کو تو را به سنگ دلی کرد رهنمـون ای کاشکی که پاش به سـنگی برآمـدی
(۳۱۵)

چون به هنگام وفا هیچ ثباتیـت نبـود می کنم شکر که بر جور دوامی داری
(۳۲۱)

امّا درباره‌ی سبک ویژه ی حـافظ و لحـن طنزآمیـز، علـل گـرایش و ویژگـی هـا و بررسی نمونه های طنز وی، تحقیقات و تألیفات سودمند و ارزشمندی از جانب حـافظ پژوهان و منتقدان بزرگی همچون: محمد قزوینی، دکتر غنـی، مرتـضوی، دکتـر معـین، دکتر عبدالحسین زرین کوب، استاد خرمشاهی، همایون فرخ، دکتر زریاب خویی، دکتـر هومن، دکتر یوسفی، دکتر رستگار، نیاز کرمانی، دکتر حلبی، دکتر کاسب و دکتر شفیعی کدکنی و ... پدید آمده است.

با این حال به طور مستقل و کامل به شیوه‌های طنز غزلیّات حـافظ پرداختـه نـشده است. نگارنده با بهره گیری از آن نقدها و پژوهش‌های گران‌بها و بـا تحلیـل و بررسـی اشعار حافظ می‌کوشد، که ضمن اشاره به علل گرایش و مختصّات طنز وی، گونه‌هـا و شیوه‌های طنز و طعنه‌ی حافظ را تحلیل و بررسی کند. منبـع نگارنـده بـرای شـعرهای حافظ در متن مقاله، «دیوان حافظ شیرازی» از روی نـسخه‌ی علّامـه‌ی قزوینـی و دکتـر غنی است؛ درضمن شواهد شعری بر اساس شماره ی صفحات به منبع یادشـده ارجـاع شده است

بحث:

۱- طنز در ذهن و زبان حافظ

کارکرد طنز، مکانیزمی است که عوامل و عناصر اصلی شکل دهنده ی آن،عبارتند از: طنزپرداز ،ابزار طنز،موضوع و مسأله ی به کار گرفته شده و موقعیّت و مخاطب طنز، که بدون هر یک از این عناصر ،طنزی حاصل نمی شود.

بنابراین،هرچند طنز هنرمندانه و رندانه‌ی حافظ نیز از تمام امکانات کلامی، فرهنگی،ادراکی و احساسی به صورت ترکیبی بهره می‌برد و جدا کردن هیچ کدام از این عناصر مختلف ممکن نیست، با این حال در مقام تحلیل طنز در ذهن و زبان حافظ می‌توان به دو نوع عمل کرد قایل شد: یکی عمل کرد ادراکی و دیگری عمل کرد احساسی.

الف - عمل کرد ادراکی طنز

کارکرد ادراکی طنز عبارت است از«پیام انتزاعی»طنز که بیشتر از طریق فرایندهای ادراکی ناشی از ساختار طنز حاصل می شود.عمل کرد این فرایندها چنین است که: تعارض مفاهیم عناصر سازنده‌ی طنز از یک سو و احساس منطقی از سوی دیگر، موجبات سنجش مفاهیم را فراهم می سازد و نتیجه ی منطقی حاصل از این سنجش ،همان کارکرد ادراکی طنز است(یاسمین،۱۳۶۸)؛ مانند:

ترسم این قوم که بر دردکشان می خندند بر سر کار خرابات کنند، ایمان را

(دیوان:۱۴)

در این بیت، ترس(احساس خطر) به عنوان منطق احساسی طنز به سنجش مفاهیم می‌پردازد و موجب کارکرد منطقی طنز می شود، البتّه، این احساس، ناشی از ادراک منطقی حافظ نسبت به زاهدان ریایی است، که زمینه را برای چنین انتزاع منطقی فراهم می‌کند. نکته‌ی قابل توجّه این که:هرچند در این جا «احساس» مؤثّر است، امّا، چون این احساس در ادراکات منطقی پیشین حافظ در باره‌ی «زهد خام» ریشه دارد، به انتزاع منطقی می‌انجامد و سنجش مفاهیم را فراهم می‌کند.

در واقع اصلی ترین امتیاز طنز نسبت به هجو و دیگر انواع کمدی در همین نکته است،زیرا احساسات تعارضی در هجو و هزل از ریشه و پیوند منطقی و ادراکی برخوردار نیست.البته,ویژگی سنجش مفاهیم بر اساس احساس در دیگر اشکال ادبی، همچون: مدح, ذم و انتقادات سطحی مستقیم نیز دیده می‌شود، امّا این دو پرداخته‌ی ذهنی از دو ویژگی:تعارضی بودن و ریشه در ادراکات منطقی داشتن ـ که طنز دارد ـ بی بهره‌اند؛ مانند:

ز سرخ رویی توفیق توست نزد خرد　　سپید کار و سیه کاسه چرخ فیروزه

(دیوان انوری،ج۲، ۱۳۶۴، ۳۱۹)

که در این بیت، احساس، تنها در قالب اغراق به سنجش مفاهیم پرداخته است.

بنابراین، دو ویژگی اصلی طنز اصیل، یکی ریشه داشتن در ادراکات منطقی است و دیگری تعارضی بودن. منظور از تعارضی در این جا: قیاسی است که احساسات با تکیه بر پشتوانه‌ی منطقی خود در برابر مفاهیم صورت می‌دهد و از حوزه ی انتقادات سطحی و مستقیم و معمول خارج می‌شود. در واقع، در تعارض ایجاد کننده‌ی طنز،احساس مبتنی بر آن دو ویژگی یادشده جای استدلال را می گیرد و به مبارزه با پلیدی‌ها و نابرابری‌ها و نابسامانی‌ها می‌پردازد.

ب – عمل کرد احساسی طنز

این نوع عمل کرد،فرآیندی است که بیشتر بر دو محور«زبان» و «فرهنگ» استوار است و در واقع به اصول و فنون خطابه، بحث و جدل تکیه دارد و از فرهنگ عامیانه و زبان محاوره بهره می برد،مانند:

هرآن کسی که در این حلقه، نیست زنده به عشق　　بر او نمرده به فتوی من نماز کنید

(۱۷۵)

یا:

عاشق از قاضی نترسد، می بیار　　بلکه از یرغوی دیوان نیز هم

(۲۶۱)

درایـــن دو بیت،بیـــشتر از اصـــول مکتـــب خطابـــه و فرهنـــگ عامّـــه اســـتفاده شده؛یعنی:احساس بی باکی در راه رسیدن به مطلوب،در قالب فرهنگ عامّه ریخته شده و ساختار طنز را شکل داده است.

گاهی این احساس از طریق عناصر «زبان محاوره» و کاربرد «صنایع ادبی» به صورت ترکیبی در ساختار طنز شکل می گیرد، مانند:

آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت حافظ این خرقه‌ی پشمینه بینـداز و بـرو (۲۹۲)

که«بینداز و برو»از زبان محاوره گرفته شده است. یا:

زکوی میکده، دوشش به دوش می‌بردنـد امام شهر که سجاده مـی‌کـشید بـه دوش (۲۰۳)

برو به کار خود ای واعظ،این چه فریاد است مرا فتاده دل از ره تو را چه افتاده است؟ (دیوان:۲۶)

در بیت اوّل از آرایه ی جناس و در بیت دوم از ایهام به زیبایی استفاده شده است.

(۱) الگوها و گونه های طنز حافظ

طنز را به لحاظ موضوعی به طور کلّی به سه نوع اصـلی:طنـز اجتمـاعی، سیاسـی و خانگی می توان تقسیم کرد (اسدی پور،۱۳۵۷)؛ البته از دیـدگاه‌هـای دیگـری نیـز تقـسیم بندی کرده‌اند،که مهم‌ترین آن ها عبارتند از: طنز مکتوب و طنز منقول، طنـز صـوفیانه و طنز زندقه آمیز و کلبی (کاسـب،۱۳۶۶: ۵۱) ، طنز رسمی(مستقیم) و غیر رسمی (هوراسـی و جووانی از نظر اروپائیان)، طنز موقعیت و طنـز کلامـی و ... (شمیـسا،۱۳۷۴: ۲۳۵-۲۳۶). طنز اجتماعی، در واقع اعتراض بر نابسامانی ها و بی رسمی های اجتمـاعی اسـت.طنـز سیاسی، آن است که به مبارزه با حکومت‌های استبدادی و قدرت های چپاولگر و موانع آزادی و استقلال می پردازد.طنز مکتوب،همان است که به صورت نظـم و یـا نثـر آثـار ادبی جلوه گر می شود،در برابر طنز منقول که بیشتر سخنانی است که از زبان ظریفان و مسخرگان بازمانده است و یا به صورت ضرب المثل‌ها در بین مردم رواج دارد.

طنز صوفیانه،نوعی طنز اجتماعی خاصّ صوفیه است که نکته‌های انتقادی را با لحن تند کلبی از زبان مجذوبان و دیوانگان به صورت حکایت‌های طنز آمیز بیان می‌کنند؛ این گونه طنز، «طنزی است عام و رندانه که زمین تا آسمان، همه جا را می‌کاود و همه کس را نیش می‌زند و در چاشنی بیان رندانه، شرنگ خشم و زهر نارضایی پنهان دارد.» (زرّین کوب،۱۳۷۹: ۱۷۰) امّا،طنز کلبی که با طنز از نوع صوفیانه شباهت دارد،منسوب است به فیلسوف کلبی «دیوجانس» که گفته‌اند: «وقتی برای عامّه سخنان حکمت آمیز می‌گفت، کسی گوش نمی داد،یک دفعه حرفش را قطع کرد و شروع کرد به آواز خواندن،جمعیّت ساکت شد.» این طنز، در آثار بسیاری از شاعران صوفی است، درشعرسنائی و مولوی و بیشتر از همه در عطّار.(*همان*)

امّا، اصطلاح زندقه آمیز که برخی منتقدان به کار برده اند، طنزی است که از آن بوی کفر و الحاد و سست اعتقادی می رسد،مانند:طنز ابولعلای معرّی و بشاربن برد.البته گاهی هم این گونه طنز، هدفش مبارزه با ریا و سالوس است،که نمی توان از نوع اوّل به شمار آورد.طنز زندقه آمیز،بیشتر از عصر عبّاسیان به علّت رواج شاد خواری و فسق و عیّاشی رونق گرفت و به دو صورت متمایز جلوه کرد:یکی،طنزی است که بیشتر از مایه‌ی فلسفی برخوردار است و بی اعتقادی در آن، ناشی از حیرت و تردید در مبدأ و غایب وجود است؛ دیگری، طنزی است که جنبه‌ی شوخی، ظرافت و رندی دارد و بی اعتقادی آن به منظور رهایی از تکالیف دینی است. (کاسب، *همان*)

در طنز مستقیم (یا هوراسی، منسوب به هوراسیوس،طنز پرداز مشهور روم)،گوینده،اوّل شخص است،که ممکن است مستقیماً یا به واسطه ی کس دیگری،با خواننده سخن بگوید؛مانند: طنز های فاخر سعدی و حافظ،دکتر جانسون و ایرج پزشک زاد.امّا در طنز غیر مستقیم (جووانی، منسوب به جوونال، طنز پرداز رومی)، «قهرمان اثر،خود و عقاید خود را به سخره می گیرد»،مانند:«کاندید» ولتر که دیدگاه‌های روشنفکرانه‌ی دیگران را به سود خود به باد انتقاد می‌گیرد. (شمیسا ... *همان*)

در طنز موقعیت، حوادث غیر منتظره باعث خنده می شود، مانند: «هدیه‌ی سال نـو» و در طنز کلامی، طنز پرداز با کاربرد خاص واژه‌ها موجب نوعی خنده و یـا ریـشخند می‌شود، مانند: بعضی از انواع کاریکلماتورها.

در این میان، طنز حافظ بیشتر شامل طنز سیاسـی و اجتمـاعی اسـت زیـرا، آن چـه مسلّم است، این که اوضاع و احوال جامعه‌ی عصر حـافظ از سـویی و الگـو و ویژگـی شخـصیّتی حـافظ بـه عنـوان روشـنفکر دردشـناس، مـسؤول و معتـرض و روحیّـه ی آزاده،رندانه و زیرکانه اش از سویی دیگر، وی را به آفرینش موقعیّـت هـای طنزآمیـز و طعن آلود وا می دارد. از این رو،شعر حافظ را به نوعی می‌توان سیاسی‌ترین اشـعار در تاریخ ادبیّات ایران دانست. (شفیعی کدکنی،*همان*:۴۱)

بنابراین، حافظ نیز همچون اندیشمندان بزرگ تاریخ به منظور آگاهی بخشی،اصلاح گری و تأثیر عمیق فکری به طنزپردازی روی می‌آورد. از این جنبه، او را مـی تـوان بـه سقراط همانند دانست، زیرا «اوّلین فلسفه‌ی تأثیرگذار در تاریخ تفکّر بشر با اندیشه‌ها و بیان طنزگونه‌ی سقراط آغاز شده و همو، اوّلین رند و طنزپرداز شناخته شـده در تـاریخ مدوّن فلسفه‌ی حیات دانسته شده است» (نبی زاده،۱۳۶۸:۲۲)

از این رو در بررسی الگو و شیوه‌های طنز حافظ، توجّه به دو نکته ضروری اسـت: یکی، موقعیّت زمانه‌ی حافظ که اقتضای طنزپـردازی داشـته اسـت، دیگـری، روحیّـه‌ی آزادگی، اصلاح‌گری و منطق رندانه‌ی وی، که موقعیّت طنز رندانه را آفریده است.

در عصر حافظ،اصلی ترین و دردناک‌ترین معضلات و بیمـاری هـای مـزمن بـشری از دیدگاه حافظ وجود دارد که عبارتند از: «خودمعیاری در تفسیر فلسفه ی حیات» (زهدخام)، «خودمحوری و اعمال قدرت شخصی در دین» (بدعت در شریعت) و «اندیـشه فروشـی و عوام فریبی به منظور وجهه و موقعیّت اجتماعی و ...» (تزویر و ریا) .البتّـه ایـن معـضلات، ناشی از تبعات جهل عمومی بود که به وسیله‌ی حاکمیّت تشدید می‌شد.

صوفی ما که ز ورد سحری مست شدی شام گاهش نگران باش که سرخوش باشد!

(۱۱۴)

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بـازپرس توبه فرمایان چرا خود توبه کم‌تر می‌کننـد؟!
(۱۴۳)

حافظا! می خور و رندی کن و خوش بـاش،ولی دام تزویر مکـن، چـون دگـران قـرآن را
(۸)

بنابراین، می‌توان گفت: کـه مخالفـت و مبـارزه‌ی شـدید وی بـا ریاکـاری در واقـع مخالفت سیاسی است، به ویژه که مشروعیت حاکمیت در طول دوران ایـران ناشـی از مذهب بوده است. جالب این که به قول دکتر شفیعی،«ریا» خـود، چیـزی جـز تنـاقض نمی‌تواند باشد:تناقض میان«دل»و «رفتار»، رفتار مطابق شریعت و «گفتار»مطابق شریعت، امّا «دل» متوجّه فریب مردم، برای جلب قدرت و استمرار حکومت. (شفیعی،*همان*:۴۱)

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببـرد قصّه‌ی ماست که در هر سر بـازار بمانـد
(۱۲۷)

امّا،حافظ چون رند است،شعرش نیز رندانه است نه زاهدانه ؛یعنی:سخنی شوخ و شنگ، زیرکانه، شوخ طبعانه، که گاه با صراحت و در بیشتر مـوارد، بـه شـیوه‌ی پوشـیده و «نعـل وارونه» به همراه بازی گوشی‌های خاصّ حافظ بیان می‌شود. (آشوری،۱۳۸۱ :۳۵۸-۳۵۷)

از این رو، رندی حافظ در ساحت کلام طنز نمود می یابـد و بـه زیبایی،همـاهنگی هر چه تمام تر ارائه می شود و از ویژگی های اصلی طنز موّفق ،یعنی:لذّت بخـشی ،دل نشینی، زبانی غیر مستقیم و رمزآلود و پس زمینه های احساس درد و انـدوه برخـوردار است. (نبی زاده ،*همان*: ۲۶)

دمی با غم به سر بردن، جهان یکسر نمـی‌ارزد به می بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد
(۱۰۸)

فرصت شمر طریقه‌ی رندی که این نشان چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست
(۵۳)

من این حروف نوشتم ،چنان که غیر ندانست تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی
(۳۴۳)

بنابراین در بررسی طنز سیاسی، اجتماعی حافظ، دو الگو دیده می‌شود: یکی طنز صریح و بی‌پرده و دیگری ،طنز غیرمستقیم و باواسطه.

(الف) طنز سیاسی ،اجتماعی صریح: که حافظ ،مستقیماً در آن به طبقه، گروه و یا نماینده‌ی آنان می‌تازد،مانند:

نقد صوفی،نه همه صافی بی غش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد (۱۱۴)

شاهدان، گر دلبری زین سان کنند زاهدان را رخنه در ایمان کنند (۱۴۱)

(ب) طنز سیاسی، اجتماعی غیرمستقیم و با واسطه: که حافظ در آن از طریق رمز و کنایه و پوشیده عوامل فساد، ریا و قشری گری را به باد استهزا می گیرد و یا بی پروا ،خود را نماینده ی طبقه ای اجتماعی مورد نظر معرّفی می کند و در واقع از خود شکایت نزد قاضی می برد،تا بازگوید حدیث دیگران، مانند :

خود گرفتم که افکنم سجّاده چون سوسن به دوش

همچو گل بر خرقه رنگ می مسلمانی بود؟ (۱۵۶)

واعظ شهر چو مهر ملک و شحنه گزید من اگر مهرنگاری بگزینم ، چه شود؟ (۱۶۳)

محتسب ،شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد قصّه‌ی ماست که در هر سر بازار بماند (۱۲۷)

۲- شیوه‌های طنزپردازی حافظ

حافظ، برای مبارزه با زهد خام، خام اندیشی، ریا، تزویر و عوام فریبی از هر شیوه‌ی ممکن و از همه‌ی امکانات و شگردهای زبانی، ادبی و ساختاری و هنجارگریزی‌ها و آشنازدایی‌های کلامی برای طنزآوری بهره جسته و به هر بهانه‌ای بدان عوامل زر و زور و تزویر تاخته است. البته، حافظ در شیوه‌ی طنز خود از«سنّت‌های شعرهای مغانه و ادبیّات ملامتی گویندگان قبل از خویش،به ویزه سنایی؛یعنی: پیشینه‌ی طنز قلندری و رندانه بهره برده است. (شفیعی،*همان*:۴۲)

به هر حال «در کوچه ی رندانه‌ی وی»، هیچ کس و هیچ چیز از آماج طنـز، طعنـه و تمسخرهای وی در امان نمانده است. او از شاعرانی نیست که به آنچه در دور و برشان می‌گذرد، کاری ندارند، بلکه طنزهای تلخ و تند و گاه کنایه آمیز و پوشیده و زیرکانـه‌ی وی، نه تنها دستگاه محتسب را می‌لرزاند، بلکه بر خلاف گرایش سیاسی و دینی حاکم، شراب و مشتقّات آن را موضوع اصلی اشعار خود قرار می‌دهد و حتّی درباره ی مسائل گوناگون چون و چرا می کند و فیلسوفانه می‌اندیشد و همه‌ی ارکان و عناصر و عوامـل قدرت شهرت، ثروت و ریاکاری را به تمسخر می‌گیرد.

امّا طنزهای زهرآلود حافظ،گاه چنان پوشیده و زیرکانه و عمیق است که روح سـاده و شادمان، از آن لذّت نمی‌برد، امّا هوش تند که با زهر این گونه تلخی ها معتاد است.از آن حدّاکثر لذّت را می‌برد. (از کوچه رندان، ۱۳۸۰: ۷۷–۷۸) این،نکته ای اسـت کـه منتقـدان گذشته همچون افلاطون نیز بدان اشاره کرده بودند: «در کمـدی،روح،آمیزه‌ای از رنـج و لذّت را تجربه می کند؛در طنز حافظ نیز آمیزه ای از لذّت و رنج است که ما را در خود فرو می‌برد و به شگفتی وامی دارد» (شفیعی،*همان*:۴۲):

صوفیان واستدند از گرو می همه رخـت دلق ما بود که در خانـه ی خمّـار بمانـد (۱۲۷)

من که شب‌ها ره تقوی زده‌ام با دف و چنگ این زمان سر به ره آرم چه حکایت باشد (۱۱۳)

بنابراین، می‌توان گفت:تأثیر طنز حافظ بیشتر به لحاظ نقد کـاربردی قابـل تحلیـل و بررسی است؛«نقد کاربردی (pragmatic criticism)، نقدی است که مطـابق مـذاق اصحاب اصالت عمل است و تکیه بر تأثیر اثر ادبی بر خواننده است و امروزه گاهی بـه جای آن از اسم کلّی (reader’s response theory)، یعنی:نظریه ی عکـس العمـل خواننده استفاده می‌کنند.» (شمیـسا،۱۳۷۸: ۳۷) در این نوع نقـد،میزان تـأثیر اثـر ادبـی بـر خواننده به لحاظ ذوقی،تعلیمی،انگیزشی و احساسی بررسـی مـی شـود. اصـولا،یکی از شگردهای حافظ برای تأثیر بر خواننده بهره بردن از طنز است،که از نظر بلاغـی و فنّـی نیز اهمّیت دارد.

از ایـن رو، در بـسیاری از مـوارد،درک لطافـت‌هـا و ظرافـت‌هـای طنزهـا و بذلـه گویی‌های وی به هوش،دقّت و نکته بینی خواننده بستگی دارد،مانند:

چو نقطـه گفـتمش انـدر میـان دایـره‌ای به خنده گفت که ای حافظ این چه پرگاری؟
(۳۱۸)

البتّه ،گاهی طنزهای وی به شیوه ی حاضر جوابی چنـان مـؤثّر و اسـتوار اسـت،که درک آن چندان دشوار نیست،مانند:

زدست جور تو گفتم زشهر خواهم رفت به خنده گفت:که حافظ برو که پای تو بست؟
(۲۴)

به هرحال، طنز و شوخ طبعی‌ها و دست انداختن‌های وی کـه گـاه بـه زبـانی تلـخ می‌گراید، رنگ خاصّی به غزل‌های وی می بخشد و به شیوه‌های گوناگون بـه اقتـضای مقام و کلام ارائه می شود، که اصلی‌ترین آن‌ها، شامل موارد زیر است.

الف- خراب کردن نمادها و نشانه‌های زاهدان ظاهرساز و صوفیان ریاکار

این شیوه در سرتاسر دیوان حافظ به چشم می خورد که برای مبارزه ی طنزآمیـز بـا اشخاص محترم مذهبی و سیاسی ،به ویژه صوفیان ریاکار و زهدان ظاهرساز استفاده می شود.البته،گاهی خود اشخاص و گروه ها نشانه ی تیر طنز و طعن وی قرار می گیرند و گاهی مقدسات و ارزش های آنان.

(۱) طنز نسبت به خود اشخاص و گروه ها:

(الف) صوفیان ریاکار:

صوفی بیا که خرقه ی سـالوس برکـشیم وین نقش زرق را خط بطلان به سر کشیم
(۲۷۰)

صوفی گلی بچین و مرقّع بـه خـاربخش وین زهد خشک را به می خوشگوار بخش
(۱۹۷)

صوفی نهاد دام و سر حقّـه بـاز کـرد بنیـاد مکـر بـا فلـک حقّـه بـاز کـرد
(۹۸)

(ب) زاهدان ظاهرساز:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
(۵۸)

فقیه مدرسه، دی مست بود و فتوی داد که می حرام ،ولی به زمال اوقاف است
(۳۲)

می خور که شیخ و حافظ و مفتیّ و محتسب چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند
(۱۴۴)

(ج) محتسب:

محتسب از واژه های کلیدی و طنزآمیز شعر حافظ به شمار می رود،که هم متوجّه امیر مبارزالدین محمد (امیر ستمگر و ریاکار عصر حافظ) است و هم متوجّه محتسبان ریاکار عصر وی، که حافظ در هر فرصتی که پیش آمده ،بدان ها تاخته است:

با محتسبم عیب مگویید که او نیز پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است
(۳۴)

خدا را ،محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش که ساز شرع ازین افسانه بی قانون نخواهد شد
(۱۱۸)

محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد قصّه‌ی ماست که در هر سر بازار بماند
(۱۲۷)

بی خبرند زاهدان ،نقش بخوان و لاتقل مست ریا ست محتسب،باده بده و لاتخف
(۲۱۲)

(۲) طنز نسبت به اعتقادات و ارزش های آنان :حافظ ،گاهی هم به مقدّسات و ارزش‌ها و اعمال صوفیان و زاهدان ریایی می تازد:

مرغ زیرک به در خانقه اکنون نپرد که نهاده است به هر مجلس وعظی دامی
(۳۳۶)

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست ،زاهد عالی مقام را
(۵)

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود تا ریا ورزد و سالوس، مسلمان نشود (۱۶۳)

زان باده که در میکده ی عشق فروشند ما را دو سه ساغر بده و گو رمضان باش (۱۹۵)

واعظان، که این جلوه در محراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند، آن کار دیگر می‌کنند (۱۴۲)

(۳) قلب اشیا و الفاظ به صورت اقتباس ،تضمین و جواب گویی

اقتباس و تضمین دارای انواع گوناگونی است، یک نوع آن ،این است که شاعر یا نویسنده ای،قالب سبکی و یا محتوا و مفهوم سبکی دیگری را بگیرد و با قالب و مفهوم طنزآمیز ارائه کند و یا اشعار دیگران را با طنز و طعنه پاسخ دهد.

حافظ در بعضی از اشعار خود به شیوه ی طنز و کنایه،به مضامین اشعار شاه نعمت الله ولی نظر داشته است،از جمله در غزل معروفی به مطلع زیر:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه‌ی چشمی به ما کنند؟ (۱۴۰)

بنا به دیدگاه بیشتر حافظ شناسان ، مسلّماً به مضامین غزل شاه نعمت الله ولی به مطلع زیر توجّه کرده و به شیوه ی تعریض و کنایه پاسخ داده است:

ما خاک راه را به نظر کیمیا کنیم صد درد دل به گوشه‌ی چشمی دوا کنیم

(کلیّات اشعار شاه نعمت الله ولی،۱۳۷۹: ۴۷۰)

از این رو، بعضی از ابیات این غزل حافظ، مستقیماً پاسخی طنزآمیز به ابیات شاه نعمت الله است:

شاه ولی:

در حبس صورتیم و چنین شاد و خرمم بنگر که در سراچه‌ی معنی چه ها کنیم!

حافظ:

حالی درون پرده بسی فتنه می رود تا آن زمان که پرده برافتد چه ها کنند!

شاه ولی:

رنـدان لاابـالی و مـستان سرخوشـیم هشیار را به مجلس خود کی رها کنیم؟

حافظ:

چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهدی است آن، به که کار خود به عنایـت رهـا کننـد

شاه ولی:

در دیده، روی ساقی و بر دست،جامی می باری، بگو که گوش به عاقل چرا کنـیم؟

حافظ:

معشوق، چون نقاب ز رخ در نمی‌کشد هر کس، حکایتی به تصوّر چرا کنند؟

شاه ولی:

ما را نفس ،چو از دم عشق است لاجرم بیگانه را به یـک نفـسی آشـنا کنـیم

حافظ:

بی معرفت مباش که در من یزید عشق اهـل نظـر معاملـه بـا آشـنا کننـد

و سرانجام، بیت مقطع این غزل حافظ که با ذکر کلمه‌ی «شاهان» به روشنی به لقب «شاه نعمت الله ولی» اشاره می کند. (فرزام،اردیبهشت ۱۳۵۰: ۳۵۰)

حافظ دوام وصـل میـسّر نمـی شـود شاهان کم التفات به حـال گـدا کننـد

(۱۴۱)

ب- بهره بردن از آرایه های ادبی و صور خیال به شیوه ای خاص

حافظ در ابیات به شیوه ی ویژه ی خودش،از صنایع ادبی و صور خیال در خـدمت طنز ،طعنه و استهزا استفاده می کند،که به اصلی ترین آن ها پرداخته می شود:

(۱) کاربرد طنز همراه با ایهام به شیوه های گوناگون:

اصل هنرنمایی هـای حـافظ،بهره گـرفتن از ایهـام و طنـز اسـت کـه بـدون توجّـه بدان،بسیاری از مفاهیم شعر وی

درک نمی شود؛اصولاً «بهره گیری از این دو هنر است که حافظ را حافظ کرده است.» (دادبه،۱۳۷۰: ۳۱۰) حافظ در بسیاری از موارد، طنز و طعنه ی خود را با ایهام‌های لطیف ،ظریف و عمیق بیان می کند؛ مانند:

(الف) ایهام حسن تعلیل

مستی به چشم شاهد دلبند ما خوش است زان رو سپرده‌اند به مستی زمام ما

(۹)

ایهام دل نشین بیت، این است که: ۱) مستی از نظر ما خوب است؛ ۲) هر مستی‌ای خوب نیست،بلکه مستی نسبت به چشم شاهد دلبند ما خوش است، که طنزی پوشیده همراه با حسن تعلیل در آن به کار رفته است.

جای آن است که خون موج زند در دل لعل زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش

(۱۹۸)

در این بیت، به بهره جستن از حسن تعلیلی زیبا، طنزی عمیق، نمادین و تاریخی آفریده است و در آن به افراد نالایق و بی هنر که جای شایستگان و هنرمندان را گرفته‌اند، می‌تازد؛ از این رو، لعل از بی رونقی بازار علم و هنر و پیشی گرفتن و خودنمایی سفال بی ارزش خون دل می خورد.

بیا وز غبن این سالوسیان بین صراحی، خون دل و بربط خروشان

(۲۲۷)

که صراحی ،از دست صوفیان ریاکار: ۱- خونین دل است به مناسبت رنگ شراب؛ ۲- بسیار اندوهناک و حسرت زده است.

(ب) ایهام و تلمیح:حافظ،گاهی از طریق طنز و ایهام به شخص و طبقه ی خاصی اشاره می کند:

حافظ، مرید جام می است، ای صبا برو وز بنده، بندگی برسان شیخ جام را

(۶)

که در این بیت،«شیخ جام» به ایهام و طنز به دو معنی اشاره دارد: ۱) شیخ احمدجام (۴۴۰-۵۳۱ ه.ق) ؛حافظ به باد صبا می گوید: سلام ما را به وی برسان و بگو که ما

مرید جام هستیم ،نه شیخ جام؛ ۲)البته، شیخ جام در نسخه‌ای از «جامع دیوان حافظ»، تألیف فرزاد، «شیخ خام» آمده که به معنی زاهد خام اندیشه و ناپخته است.

(پ) ایهام و استفهام انکاری: گاهی با استفاده از استفهام انکاری و ایهام،طنز لطیفی خلق شده است:

برو به کار خود ای واعظ،این چه فریاد است مرا فتاده دل از کف، تو را چه افتاده است؟ (۲۶)

در این بیت کانون ایهام در «تو را چه افتاده» است (ذهن و زبان حافظ : ۱۳۰-۱۰۴) که معانی زیر را به ذهن می آورد: ۱) برای تو، چه اتفاقی افتاده؟ (برای تو اتفاقی نیفتاده، یعنی: عاشق نشده‌ای)؛ ۲) چه چیزی از تو سقوط کرده است که با «فرو افتادن دل از کف» مشاکله دارد.

(ت) ایهام و حاضر جوابی: گاهی ،طنز حافظ با بهره جستن از ایهام به شیوه ی گفتگوی با معشوق و سؤال و جواب ایجاد می شود:

گفتم غم تو دارم،گفتا غمت سرآید گفتم که ماه من شو،گفتا: اگر بر آید (۱۶۵)

که در «اگر بر آید» ایهام به کار رفته است: ۱) اگر مکان داشته باشد؛ ۲) اگر طلوع کند؛ یعنی:اگر ماه جرأت داشته باشد که در مقابل من طلوع و جلوه گری کند. (حافظ نامه: ۷۹۱-۷۹۰)

دی می‌شد و گفتم: صنما عهد به جای آر گفتا:غلطی خواجه در این عهد وفا نیست (۵۰)

در این بیت، علاوه بر طنز به شیوه ی سؤال و جواب ،واژه ی«عهد» به دو معنی به کار رفته است: ۱)زمانه ؛ ۲) پیمان .

(ث) طنز و ایهام تضادی:

ز زهد خشک ملولم، کجاست باده‌ی ناب؟ که بوی باده،مدامم دماغ تر دارد (۸۳)

که طنز و طعنه‌ی وی با مفهوم ایهامی تضاد خشک و تر شکل گرفته و بر ظرافت و لطافت آن افزوده است؛ خشک و تر، نه در معنای عادی، بلکه در مفهوم متعصّب و خام اندیش و تر در مفهوم سرحال، خرم و با طراوت.

امام خواجه که بودش سر نماز دراز به خون دختر رز خرقه را قصارت کرد

(۹۵)

در این بیت، بین «دراز و قصارت» ایهام تضادی وجود دارد؛«قصارت» به معنی: گازری و شست و شوی جامه است،.ریشه ی ثلاثی مجرّد آن «قصر» دارای معانی گوناگون، از جمله دو معنی زیر است:

۱) کوتاه کردن نماز؛ ۲) شست و شو و سپید کردن جامه. بنابراین در معنای نخست با دراز کردن نماز، ایهام تضاد دارد؛ البتّه، کانون طنز در این بیت شستشوکردن با می است. به جز این ها، در تعبیر «امام خواجه» نیز طنز وجود دارد، زیرا «خواجه ، لقبی احترام آمیز برای صاحبان مقام دولتی بوده است و تقریباً معادل «آقا» و «جناب» در زبان امروز » (خانلری،۱۳۷۵)

زکوی میکده برگشته ام ز راه خطا مرا دگر زکرم با ره صواب انداز

(۱۸۹)

لطافت طنز در این بیت ،با عبارت «برگشته ام ز راه خطا» و ایهام و تضاد در «خطا» و «صواب» ایجاد شده است: (۱) از راه خطا و نادرست میکده برگشته ام،بنابراین مرا در راه درست هدایت کن؛ (۲) از راه میکده که راهی درست است، به اشتباه برگشته ام،بنابراین مرا در همان مسیر بینداز.

(۲) طنز به همراه تشبیه

گاهی، حافظ تحت تأثیر شیوه ی رندانه و طنزآمیز خود از روی استهزا،امور نامقدّس (همچون شراب) را به چیزهای مقدّس همانند می کند و تشبیه های بدیع و زیبا می آفریند، مانند تشبیه شراب به افلاطون در بیت زیر:

جز فلاطون خم نشین شراب سرّ حکمت به ما که گوید باز؟

(۱۸۸)

یا:

ثواب روزه و حجّ قبول آن کس بـرد که خاک میکده‌ی عشق را زیارت کرد (۹۴)

و یا: تشبیه زیبا و جاودانه و رندانه ی «بهار توبه شکن» (فرشـیدورد، ۱۳۵۷ :۱۰۶) ،در این بیت:

به عزم توبه سحر گفتم استخاره کـنم بهار توبه شکن می‌رسد، چه چاره کنم؟ (۲۵۱)

در بیت زیر نیز، با تعبیر طنزآمیز «جام عدل» ، تشبیهی زیبا آفریده است:

ساقی، به جام عدل بده بـاده تـا گـدا غیرت نیاورد که جهـان پـر بـلا کنـد (۱۳۳)

- گاهی تشبیه و تضاد با هم موجب طنز و طربناکی می شود:

آب و آتش به هم آمیخته‌ای از لب لعل چشم بد دور که بس شعبده باز آمده‌ای (۳۰۶)

- گاهی تشبیه غیرمستقیم به همراه ایهام تناسب، تعبیر طنزآلود را آفریـده اسـت، مانند تشبیه محراب ابرو در ابیات زیر:

در نمازم خم ابروی تـو بـا یـاد آمـد حالتی رفت که محراب به فریاد آمـد (۱۲۳)

ابروی یار در نظـر و خرقـه سـوخته جامی به یاد گوشه‌ی محراب مـی‌زدم (۲۲۹)

محراب ابرویـت بنمـا تـا سـحرگهی دست دعا بـرآرم و در گـردن آرمـت (۶۶)

که در بیت اخیر،حافظ به زیبایی تمام، از سنت دست به دعا برداشتن برای آفـرینش طنز بهره جسته و کمان ابروی دوسـت را محـل اسـتجابت دعـا دانـسته اسـت. (حـافظ نامه:۴۳۵)

(۳) طنز به همراه استعاره

گاهی، حافظ از «استعاره‌ی عنادیه‌ی تهکمیه» برای آفرینش طنز بهره برده است، مانند تعبیر «پاکیزه سرشت» ،«پاک دامن»، «مدد فرماید» و «لطف شما» در ابیات زیر:

عیب رندان مکن، ای زاهد پاکیزه سرشت که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
(۵۸)

حافظ به خود نپوشید این خرقه‌ی می آلود ای شیخ پاک‌دامن! معذور دار ما را
(۵)

بخت حافظ گر از این گونه مدد خواهد کرد زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود
(۱۴۷)

سوز دل، اشک روان، آه سحر، ناله‌ی شب این همه از نظر لطف شما می‌بینم
(۲۵۶)

گاهی ،نیز استعاره تمثیلیه موجب طنز و طعنه می شود؛مانند:

ای مگس، حضرت سیمرغ نه جولانگه توست عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری
(۳۲۲)

همای گو مفکن سایه ی شرف هرگز در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد
(۱۱۴)

جای آن است که خون موج زند در دل لعل زین تغابن که خزف می شکند بازارش
(۱۹۸)

(۴) طنز و تعریض به همراه کنایه

گاهی، حافظ به منظور انگیزه های هنری،به صورت پوشیده و رمز گونه با استفاده از کنایه به طنز و طعنه و تعریض پرداخته است،مانند:

چه گردها که برانگیختی زهستی من مباد خسته سمندت که تیز می تازی
(دیوان:۶۶)

که کنایه‌های: «گرد از چیزی برانگیختن» و «تاختن سمند» در مفهوم طنز و طعنه به کار رفته است.

حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد یعنی از وصل تواش نیست به جز باد به دست
(۱۸)

که ترکیب‌های کنایی: «باد به دست داشتن» با وجود برخوردار بودن از دولت سلیمانی طنز کنایی ایجاد کرده است.

گاهی این کنایه‌ها تعریض گونه است وبیشتر به منظور استهزا به کار می‌رود مانند:

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست (۵۲)

که این تعریض به شیوه ی دوپهلوست و به قول مؤلّف «خیل خیال»: «بی شباهت به این نیست که آدمی به خیاطی که جامه‌ای کوچک وکوتاه برایش دوخته بگوید: خطا از جانب شما نیست بلکه این ما هستیم که اندامان را با لباس‌های دوخته‌ی، شما، متناسب نکرده‌ایم» (*همان* :۱۲۱) . یا:

شاهدان، گر دلبری زین سان کنند زاهدان را رخنه در ایمان کنند (۱۴۱)

که بیانگر ریاکاری وظاهر سازی زاهدان است.

(۵) طنز به همراه تجاهل العارف:

تجاهل العارف، یعنی: خود را به نادانی زدن و یا نمایش نادانی به طوری که گوینده از امری معلوم،چنان می پرسد که از امری مجهول؛ یا چیزی را که می داند از آگاهی بدان تجاهل می‌نماید. (رامی تبریزی،۱۳۴۱: ۸۱) مقصود از این آرایه بیشتر، مبالغه در ستایش و نکوهش و اظهار شگفتی است.

اگر چه،بعضی این آرایه را از مباحث رایج در بدیع معنوی دانسته‌اند (هدایت،۱۳۵۵: ۹۰) با این حال، تجاهل العارف

بر سه پایه‌ی: تخیّل،تشبیه و مبالغه استوار است. «ژرف ساخت این صنعت، غالبا" نوعی تشبیه مضمر است همراه با غلو» (شمیسا،۱۳۸۶: ۸۰)، و یا: تشبیه بالکنایه که درجه‌ای بالاتر از تشبیه صریح است. (فشارکی،۱۳۷۴: ۱۱۲)

حافظ در ابیات زیادی با استفاده از صنعت تجاهل العارف، طنزی رندانه آفریده است از جمله در دو بیت معروف زیر :

حسن مه رویان مجلس گرچه دل می‌برد و دین بحث مادر لطف طبع وخوبی اخلاق بود
(۱۴۸)

رشته‌ی تسبیح اگر بگسست، معذورم بـدار دستم اندر دامن ساقیّ سیمین سـاق بـود
(همان)

که طنز در بیت اول ،بیشتر برمبنای تجاهل العـارف ودربیـت دوم بیـشتر بـر مبنـای «عذر بدترازگناه» شکل گرفته است .

یا: دربیت زیر که هم به تجاهل العارف وهم به «عذر بدترازگناه »تکیه کرده است:

من ازورع، می و مطرب ندیدمی زین پیش هـوای مغبچگـانم درایـن وآن انـداخت
(۱۳)

می‌گوید « من از زور پرهیزگاری در عمرم لب به می و معشوق نزده بودم، همـه‌اش تقصیر معنچگان بود که مرا از راه به در بردند وگرفتار این عادات ناپسند ساختند» .

(۶) طنز با صنعت«ذم شبیه به مدح:

گفتی از حافظ ما بوی ریـا مـی آیـد آفرین بر نفست بادکه خوش بردی بـوی
(۳۵۰)

چوبه هنگام وفـا هـیچ ثباتیـت نبـود می‌کنم شکرکه برجـور دوامـی داری
(۳۲۱)

یا:

من ار چه عاشقم و رند و مست و نامه سیاه هزار شکر که یـاران شـهر بـی گنـه انـد
(۱۴۴)

از روی طعنه و تمسخر می‌گوید : « آنان که مـرا عاشـق، رنـد و بـد نـام مـی‌داننـد، خودشان بدترند و گناهان بیشتر دارند و سیاه نامه ترند.» (بی نیاز کرمانی، ۱۳۶۶؛ ۱۵۳)

(۷) طنز به همراه صنعت جناس :

ز کوی میکده، دوشش به دوش می‌بردند امام شهر که سجّاده مـی‌کـشید بـه دوش
(۲۰۳)

ت – طنز نسبت به معشوق به شیوه‌های حاضر جوابی

یکی از دل انگیزترین و مؤثّرترین جلوه های طنز حافظ، گفتگوهای وی نسبت به معشوق است که در بیشتر موارد به شکل حاضر جوابی از جانب معشوق و یا عاشق و نیز آوردن عذر برتر از گناه، بیان می‌شود، مانند :

گو نام ما ز یاد به عمدا چه می‌بری؟ خود آید آن که یاد نیاری ز نام ما

(۹)

که در این بیت، طنز و طعن لطیفی وجود دارد، « خطاب به باد می‌گوید : به یار من بگو لازم نیست، که کوشش کنی که نام مرا از خاطرات ببری، به زودی زمانی فرا می‌رسد که نیاز به این کوشش نخواهد بود و از شدت کم لطفی و فراموشکاری خود به خود نام مرا به یاد نخواهی آورد.» (حافظ نامه، ج۱: ۱۶۲)

در بیشتر این گفتگوهای طنز آمیز، روحیّه‌ی گستاخی و استغنای عاشق نسبت به معشوق به روشنی پدیدار است، (چهارده روایت، ۱۳۶۷: ۱۰۲) و در بسیاری موارد « همه‌ی سنّت ها را درهم می‌شکند و همه‌ی قیدها را بر هم می‌زند. » (از کوچه‌ی رندان: ۷۸)

البتّه، این در سنّت غزل سرایی فارسی جز به ندرت وجود نداشته است، مانند :

آن چه سعی است من اندر طلبت بنمایم این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد

(۹۷)

ای دوست، دست حافظ تعویذ چشم زخم است یارب ببینم آن را در گردنت حمایل

(۲۲۰)

که نمونه‌ای « از طنزهای دل‌پذیر حافظ است. می گوید : برای دفع چشم زخم، دست من تعویذ مجرّبی است و باید آن را مثل حمایل به گردنت بیاویزی!» (حافظ نامه، ج ۲ : ۹۱۰)

گاه، حاضر جوابی‌های ظریف و طنز آمیز وی رنگ تغفل می‌گیرد:

گفتم: آه از دل دیوانه‌ی حافظ بی تو زیر لب خنده زنان گفت که دیوانه‌ی کیست؟

(۴۹)

زدست جور تو گفتم ز شهر خواهم رفت به خنده گفت که حافظ برو که پای تو بست؟

(۲۴)

گاهی، نیز با طنز و تمسخری تلخ نسبت به معشوق می‌سراید :

وصل تو اجل را ز سرم دور همی داشت از دولت هجر تو کنون دور نمانده است (۲۸)

بر جبین، نقش کن از خون دل من خالی تا بدانند که قربان تو کافر کیشم (۲۴۵)

که کاربرد صفت « کافر کیش» برای معشوق طنز آمیز است، زیرا هر چند رسم مسلمانان است که در روز عید قربان، گوسفند قربانی می‌کنند، اما تو که از ریختن خون دل من باکی نداری، مرا به جای گوسفند قربانی می‌کنی، بنابراین کفر کیش هستی. (زریاب خویی : ۱۷۴)

ث – طنز به شیوه‌ی مدیحه سرایی، وظیفه خواهی و نصیحتگری

گاهی، رو ساخت شعر حافظ، مدیحه سرایی، وظیفه خواهی و نصیحت کردن است، ولی در ژرف ساخت آن، باطناً به طنز می‌پردازد. البته شیوه ی بیان طنزآمیز و کنایه گونه‌ی وی شکلی است که مقصود و مفهوم بعضی از آنها را در آن زمان متوجّه نمی‌شدند و در زمان های بعدی مشخّص شده که حافظ به قصد تمسخر و انتقاد آن اشعار را سروده است. (نیاز کرمانی:۶۴)

هر چند در تعیین اعتبار بعضی از آن روی دادهای تاریخی و نیز شأن سرودن اشعار حافظ، بیشتر باید تأمّل و تحلیل کرد. با این حال، لحن طعن آلود و تمسخر آمیز وی نسبت به اشخاص صاحب مقام و اعتبار آن زمان، نشانگر جسارت و بلندطبعی او است. مثلاً، در نمونه‌های زیر، ظاهراً به مدح شاه شجاع می‌پردازد، ولی در واقع از وی انتقاد و نکوهش می‌کند:

در عهد پادشاه خطابخش جرم پوش حافظ قرابه کش شد و مفتی پیاله نوش (۲۰۴)

صوفی زکنج صومعه با پای خم نشست تا دید محتسب که سبو می کشد به دوش (۲۰۴)

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان کردم سؤال صبحدم از پیر مـی فـروش
(۲۰۴)

گفتا: نه گفتنـی اسـت، گرچـه محرمـی درکش زبان و پرده نگه دار و مـی بنـوش
(۲۰۴)

یا:

سحر زهاتف غیبم رسید مژده بـه گـوش که دور شاه شجاع است، می دلیر بنـوش
(۲۰۲)

در بیت زیر،نیز واقعاً استادانه و رندانه با استفاده از ایهام در کلمـه ی «بـاد» ممـدوح (شاه شجاع) را به ریشخند می گیرد:

نه به تنها حیوانات و نباتات و جمـاد هرچه در عالم امر است به فرمان تو باد!
(دیوان:۱۴۶)

در بیت زیر، هم «به تظاهرات مستانه و تجاهر به فسق شاه شجاع اشاره مـی کنـد و هم به سخت گیری های مذهبی پس از بازگشت از کرمان» (بی نیاز کرمانی:۶۴)

دلا دلالت خیـرت کـنم بـه راه نجـات مکن به فسق مباهات و زهد هم مفـروش
(۲۰۳)

یا: در ابیات زیر که ظاهراً «شاه یحیی» را مدح، ولی در بیت دوم آن وی را تمـسخر می‌کند:

ساقیا جام دمـادم ده کـه در سـیر طریـق هرکه عاشق وش نیامد، در نفاق افتـاده بـود
(۱۵۲)

گر نکردی نصرت دین شاه یحیی از کرم کار ملک و دین زنظم و اتّساق افتاده بود
(۱۵۲)

گاهی، نصیحت‌های حافظ نیز جنبه ی اعتراض پیدا می‌کند و به شیوه‌ی کنایه «بـه اهل دل می‌فهماند، حاکمان و قدرتمندان، آن ارزش را ندارنـد کـه در پایـشان درّ لفـظ دری ریخته شود» (*همان*:۷۱)

حـــدیث مـــدّعیان و خیـــال همکـــاران همان حکایـت زردوز و بوریابـاف اسـت

خموش حافظ و این نکته‌های چون زر سرخ نگاهدار کـه قلّـاب شـهر صـرّاف اسـت
(۲۰)

یا:

به جان خواجه و حقّ قدیم و عهد درست که مونس دم صبحم دعای دولت توست
(۲۰)

زبان مور به آصف دراز گشت و رواست که خواجه،خاتم جم یاوه کرد و باز نجست
(۲۱)

به صدق کوش که خورشید زاید از نفست که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست
(۲۱)

و یا:

بر آستان میکده خون می‌خورم مـدام که روزیّ ما زخوان قدر این نواله بود

هر کو نکاشت مهروز خوبی گلی نچید در رهگـذر بـاد نگهبـان لالـه بـود
(۱۵۳)

گاهی، حافظ ضمن تقاضای وظیفه، استغنا و بلندی طبع خـود را نـشان داده و بـه ممدوح کنایه زده است،

ما آبروی فقـر و قناعـت نمـی بـریم با پادشه بگوی که روزی مقدّر اسـت
(۲۹)

گرچه گرد آلود فقرم، شرم بـاد از همّـتم گر به آب چشمه‌ی خورشید دامـن تـرکنم
(۴۷۰)

یا:

گـر چـه مـا بنـدگان پادشـهیم پادشـاهان ملـک صـبحگهیم

گـنج در آسـتین و کیـسه تهـی جـام گیتـی نمـا و خـاک رهـیم...
(۲۷۴)

گاهی حافظ، با طنز و طعن ،از آنان اعراض می کند:

عدل سلطان گر نپرسد حال مظلومان عشق گوشه گیران را ز آسایش طمع باید برید
(۱۷۲)

بیار باده که در بارگاه استغنا چه پاسبان و چه سلطان،چه هوشیار و چه مست
(۱۹)

یا:

حافظ، برو که بندگی پادشاه وقت گر جمله می‌کنند، تو باری نمی‌کنی
(۳۴۷)

گاهی ، به شیوه ی اغراق و مبالغه، ممدوحان را تمسخر می کند:

روز ازل از کلک تو یک قطره سیاهی بر روی مه افتاد که شد حلّ مسائل

خورشید چو آن خال سیه دید به دل گفت ای کاج که من بودی آن هندوی مقبل
(۲۱۸)

ج- طنز با بهره جستن از فرهنگ عوام و الفاظ محاوره

یکی دیگر از مختصّات شعر و طنز حافظ، استفاده از الفاظ محاوره و تعبیرات ،کنایات و امثال عوام است که حافظ بدان علاقه داشته و بر زیبایی و لطف سخن وی افزوده است؛ البتّه وی چنان هنرمندانه از عناصر فرهنگ عوام در شعر خود جای داده است که نه تنها سادگی و ابتذال آن به چشم خواننده نمی آید، بلکه امتیاز خاصّی به کلام وی بخشیده است.(از کوچه ی رندان:۸۶-۸۵)

در ابیات زیر، نمونه هایی از اشعار طنز آمیز که حافظ از عناصر فرهنگ عوام و الفاظ محاوره بهره جسته ، دیده می شود:

دلا، مباش چنین هرزه گرد و هر جایی که هیچ کار ز پیشت بدین هنر نرود
(۱۶۰)

در این بیت، ضمن استفاده از اصطلاح «از پیش رفتن کار» که تعبیری است از زبان محاوره،هنر زمان را به طنز و تمسخر گرفته است.

شراب و عیش نهان چیست؟ کار بی بنیاد زدیم بر صف رندان و هرچه بادابا
(۷۲)

که کاربرد افعال«زدیم» و «باداباد» از ادب عامه، لطف و طنزی بدان بخشیده است و نیز تعبیرات: «زر دوز و بوریاباف» (۳۲)، «بینداز و برو» (۲۹۲)، «بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز» (۱۹۱)، «جنس خانگی»(۳۴۱) ، «شیشه بازی»(۲۴۹) ، «کبوتر و مضراب» (۲۲۹) ،«فال زدن» (۴۳)، «تو را چه افتاده است»(۲۶) و ... از فرهنگ عوام و محاوره گرفته شده است.

- حافظ، در بسیاری از موارد، از ضرب المثل ها نیز بهره برده است، مانند:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل فضلی و دانش،همین گناهت بس
(۱۹۳)

مرا به کشتی باده درافکن ای ساقی که گفته‌اند:نکویی کن و در آب انداز
(۱۸۹)

- گاهی، با استفاده از جملات معترضه طنز دل نشینی آفریده می شود:

پیر ما گفت: خطا بر قلم صنع نرفت آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد!
(۷۵)

پیر پیمانه کش ما که روانش خوش باد گفت:پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان
(۲۷۸)

چ- طنز به شیوه ی خطاب به نفس(حدیث نفس)

گاهی، حافظ به شیوه ی حدیث نفس، ولی در باطن کلام، به بیان نقد حال دیگران می‌پردازد و از زبان خود انتقاد می‌کند؛ در واقع، حافظ برای آن که ریشه‌ی ریا را بزند، خود را ریاکار می‌پندارد و به شیوه ی انتقاد از خود به مبارزه ی با ریا بر می‌خیزد، مانند:

گفتی از حافظ ما بوی ریا می آید آفرین بر نفست باد که خوش بردی بوی
(۳۵۰)

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد آه اگر ازپی امروز بود فردایی
(۳۵۴)

گفت و خوش گفت: برو خرقه بسوزان حافظ یا رب این قلب شناسی ز که آموخته بود
(۱۵۱)

- البته ،گاهی از نگاه «من نوعی» یا «انسان نوعی» از رازهای پنهانی به شیوه ی طنز و نکته سنجی سخن می گوید. (طاهر داوژه و حسین میکائیلی،۱۳۸۶: ۱۴۲-۱۵۱)

سهو و خطای بنده، گرش اعتبار نیست معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست؟
(۴۷)

بیا که رونق این کارخانه کم نشود به زهد همچو تویی یا به فسق همچو منی
(۳۴۴)

گاهی به لحن شکایت گونه می گوید:

سبب مپرس که چرخ از چه سفله پرورشد که کام بخش او را بهانه بی سببی است
(۴۶)

یا:

بخت حافظ، گر از این گونه مدد خواهد کرد زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود
(۱۴۷)

- گاهی، نیز با استفاده از نمادها و سمبل هایی که بار منفی دارند، یا بر ساخته‌ی خود حافظ هستند،

می سراید:

ز جیب خرقه‌ی حافظ چه طرف بتوان بست که ما صمد طلبیدیم و او صنم دارد
(۸۵)

صراحی می‌کشم پنهان و مردم دفتر انگارند عجب گر آتش این زرق در دفتر نمی‌گیرد
(۱۰۶)

۳- انواع طنز حافظ به لحاظ لحن کلامی

هر چند،طنز حافظ بیشتر سیاسی و اجتماعی است، با این حال با توجّه به اهمّیت مسأله، اقتضای کلام و نوع مخاطب با لحن‌های گوناگون بیان می‌شود، که به طور کلّی

به دو نوع اصلی می توان تقسیم کرد:یکی،طنز صـریح و نـیش دار و دیگری،پوشـیده و زیرکانه.

الف– طنز صریح و نیش دار: حافظ در این شیوه به طور مستقیم و روشن و با لحنی زهر آلود و نیش دار به زاهدان و صوفیان ریایی و محتسبان و مقدّسات آنان می تازد:

صوفی شهر بین که چون لقمه‌ی شبهه می‌خـورد پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف

یا:

ز کوی میکده، دوشش به دوش می‌بردند امام شهر که سجاده می کـشید بـه دوش (۲۰۳)

و یا:

حلاج بر سردار این نکته خوش سـراید از شافعی نپرسند امثـال ایـن مـسائل (۲۲۰)

البته، حافظ در این شیوه، گاهی طنز خود را با ظرافت و لطافت خاصّی در می‌آمیـزد و هنر نمایی می‌کند، همچون:

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد به گزاف مگر اسـباب بزرگـی همـه آمـاده کنـی (۳۴۷)

که امروزه نیز به عنوان ضرب المثل به منظور تواضع و تعارف و یـا طعـن و کنایـه به کار می رود. یا:

بخت حافظ، گر ازین گونه مدد خواهد کرد زلف معشوقه به دست دگران خواهد بود (۱۴۷)

که در این بیت، با طنزی زیبا و لطیف از بخت نامساعد خود شکوه می کند.

ب– طنز و طعن پوشـیده و زیرکانـه:حـافظ در ایـن شـیوه طنـز خـود را بـا لحنـی پوشیده،زیرکانه و عمیق می آفریند،مانند:

ببر زخلق و چو عنقا قیاس کار بگیـر که صیت گوشه نشینان زقاف تا قاف است (۳۲)

در این بیت به شیوه‌ی طنز و تعریض می‌گوید: «اگر دردت شهرت یافتن است، تنها راهش این نیست که هول و حرص بزنی و با همه محشور باشی تا مشهور شوی، یک راهش هم این است که گوشه نشینی کنی.طبعاً ،صوفیان و زاهدان گوشه نشین از ترکش این طنز در امان نیستند.» (حافظ نامه، ج ۲: ۲۷۷)

نصیحتی کنمت، بشنو و بهانه مگیر هر آنچه ،ناصح مشفق بگویدت بپذیر (۱۸۳)

که معلوم نیست، مصراع دوم، تأکید مصراع اول است یا مضمون و محتوای نصیحت.

از زیرکانه‌ترین و پوشیده‌ترین و دل نشین ترین نمونه‌های طنز حافظ،هنگامی است که تکیه کلام‌های : «خدا را»، «از بهر خدا»، «یا رب» را بدون در نظر گرفتن معنی واقعی آنها به کار می‌برد و طنزی زیبا، گمراه کننده و بازی گوشانه خلق می‌کند. «طرفه آن است که در بسیاری جاها، معشوق ازلی را نیز به خدا سوگند می‌دهد، یا از خدا می‌خواهد که او را به راه آورد، یا اسباب وصل را فراهم کند.» (آشوری،۱۳۸۱: ۳۶۶-۳۶۵) مانند:

دل می‌رود زدستم، صاحب دلان، خدا را دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا (۴)

ای پادشاه حسن، خدا را بسوختیم آخر سؤال کن که گدا را چه حاجت است؟ (۲۴)

لب از ترشّح می پاک کن، برای خدا که خاطرم به هزاران گنه موسوس شد (۱۱۹)

یاد باد آن که صبوحی زده در مجلس انس جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود (۱۴۶)

و نیز:

زخوف هجرم ،ایمن کن، اگر امید آن داری که از چشم بداندیشان خدایت در امان دارد (۸۶)

که در این دو بیت اخیر، به قول آشوری،یکی از گمراه کننده‌ترین و زیرکانه‌ترین طنزهای پوشیده‌ی حافظ وجود دارد. *(همان)* گاهی،نیز طنز خود را با لحنی پوشیده، امّا عمیق و نیش دار می آفریند:

صوفی از پرتوی مـی راز نهـانی دانـست گوهر هر کس از این لعل توانی دانـست
(۳۵)

دکتر زریاب خویی در شرح این بیت می‌گوید: «آری، شـراب معیـاری اسـت بـرای تصدیق ادّعاهای مدّعیان و مـا از راه ایـن معیـار و از ایـن جهـت کـه صـوفی شـراب می‌خورد به گوهر و اصل ادّعای او و صدق آن پی می‌بریم...» (آئینه‌ی جام، ۱۳۶۸: ۲۵۲) یا:

امام خواجه کـه بـودش سـر نمـاز دراز به خون دختر رز خرقه را قصارت کـرد
(۹۵)

صوفی ارباده به اندازه خورد نوشش بـاد ورنه، اندیشه‌ی این کـار فراموشـش بـاد
(۷۵)

از چنگ منش اختر بد مهر به در بـرد آری چه کنم؟ دولت دور قمری بـود
(۱۵۵)

ز میـوه‌هـای بهـشتی چـه ذوق دریابـد هر آن که سیب زنخدان شاهدی نگزید
(۱۷۱)

نتیجه گیری:

یکی از اصلی ترین مختصّات شعر حافظ،کاربرد طنز سیاسی،اجتماعی است کـه بـه اقتضای محیط اجتماعی،فرهنگی و سیاسی آن زمان و به دلیل روحیّه‌ی آزادگی ،اصلاح طلبی و آگاهی بخشی و به انگیزه های هنری و زیباشناسی شکل گرفته است.

طنز هنرمندانه و رندانه‌ی حافظ، از تمام امکانات زبانی، فرهنگی و ادراکی و احساسی به صورت ترکیبی بهره برده است. طنز در ذهن و زبان وی، دو نوع عمل کـرد دارد:یکـی عمل کرد ادراکی و دیگری احساسی؛ عمل کرد نوع اول،حاصل ادراک منطقی تعـارض و

تقابل بین مفاهیم و سنجش آن‌هاست، امّا در عمل کرد نـوع دوم، فرآینـد طنـز بیـشتر بـر احساسات ناشی از زبان محاوره و فرهنگ عوام و اصول و فنون خطا به تکیه دارد.

دو نکته‌ی اصلی در خلق موقعیّت طنز حافظ اهمّیّت دارد: یکی موقعیّت زمانی، کـه اساسی‌ترین معضلات و مرض‌های بشری، همچون: زهدخام، بدعت در شریعت، تزویر و ریا و عوام فریبی و استفاده‌ی ابزاری از دین وجود داشته است و دیگـری، روحیّـه‌ی آزادگی و اصلاح طلبی حافظ در روبه رو شدن با مسایل و حوادث.

در تحلیل و بررسی طنز حافظ، دو الگو دیده می شود:یکی طنز سیاسـی، اجتمـاعی غیرمستقیم که به شیوه‌ی پوشیده و زیرکانه و با استفاده از رمز و کنایه، به عوامل فـساد، ریا و ظاهرسازی حمله می‌کند. به هر حال، در «کوچه‌ی رندان حافظ» هیچ چیز و کس از آماج طنز و طعنه به دور نمانده است.

حافظ، برای آفرینش طنز و شوخ طبعی از انواع هنجـارگریزی‌هـای زبـانی، ادبـی و هنری و نیز عناصر فرهنگ عوام و اصطلاحات محاوره‌ای بهره برده است، امّا مهم‌تـرین و گسترده‌ترین شیوه‌های طنز و طعنه‌ی حافظ، شامل: خراب کـردن صـوفیان و زهـدان ریایی و محتسب و محتسبان و مقدّسات آنان، تضمین و جواب گـویی، کـاربرد صـنایع ادبی به شکل خاص، بهره جستن از فرهنگ و ادب عامیانه و حاضر جوابی،بذله گـویی در برابر معشوق است.در اقتباس و تضمین، بیشتر اشعار شاه نعمت الله ولی را به طنز و طعنه پاسخ می‌دهد. امّا، اصل هنرنمایی های حافظ بهره گرفتن از ایهام و طنز است کـه با استفاده از آرایه‌های دیگری همچون: حسن تعلیل، استفهام افکاری، تجاهـل العـارف، حاضر جوابی، ایهام تضادی و ... ، به لطافت، ظرافت و تأثیر طنز می‌افزاید.

حافظ، از طریق تشبیه چیزهای نامقدّس به مقدّس و نیـز، بـا اسـتفاده از اسـتعاره‌ی عنادیّه و تمثیلیّـه و کنایـه و تعـریض، طنزهـای زیبـا و بـدیع خلـق کـرده اسـت، امّـا دل‌نشین‌ترین و زیباترین جلوه های طنز وی، گفتگو و حاضر جوابی‌های بین عاشـق و وعشوق است که در بسیاری از آن‌ها، جسارت، سنت شکنی، زیرکی، تغافل و اسـتغنای عاشق نسبت به معشوق دیده می‌شود.

گاهی، رو ساخت شعر حافظ،ستایشگری و وظیفه خواهی و نصیحتگری است ،اما ژرف ساخت آن ،طنز و طعنه نسبت به ممدوحان ،امیران و وزیران زمان است، که با استادی و رندی تمام، گاهی به لحن اعتراض آمیز و در بسیاری از موارد به لحن کنایی و نمادین عرضه می‌شود.

یکی از مختصّات شعر و طنز حافظ، بهره جستن از عناصر و تعبیرات و کنایات و امثال فرهنگ عوام و زبان محاوره است که به دور از ابتذال و عوام زدگی، موجب زیبایی و لطف و امتیاز سخن وی می‌شود.

گاهی، حافظ به شیوه‌ی حدیث نفس و من نوعی و یا من انسانی، عوامل ریایی را به باد انتقاد می‌گیرد.

هر چند، طنز و طعنه‌ی حافظ، به شکل‌های مستقیم و شدید لطیف و سطحی،پوشیده و زیرکانه و گاهی پوشیده و عمیق خود را نشان می‌دهد، امّا زیرکانه‌ترین، پوشیده‌ترین و دل‌نشین‌ترین نمونه‌های طنز وی، کاربرد تکیه کلام‌های «خدا را»، «از بهر خدا» و ... است که در بسیاری از موارد، موجب گمراهی خواننده هم می‌شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتاب نامه (فهرست منابع و مآخذ):

– آرین پور،یحیی؛۱۳۷۹؛«از صبا تا نیما»،ج۲؛ چ هفتم، تهران:زوار.

– آشوری، داریوش؛ ۱۳۸۱؛ «*عرفان و رندی درشعر حافظ»، بازنگریسته ی هستی شناسی حافظ*؛ چ سوم، تهران: نشرمرکز.

– اسدی پور،بیژن؛۱۳۵۷؛«طنز خانگی»؛تهران، نشر مروارید.

– انوری ابیوردی؛۱۳۶۴؛«دیوان اشعار،ج۲؛چ دوم، تهران: ترجمه و نشرکتاب.

– پورجوادی، نصرالله(گردآورنده) ؛۱۳۷۰؛« *دربارهٔی حافظ*»؛ چ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

– حافظ، شمس الدین محمد،۱۳۷۷؛«دیوان»، از روی نسخه ی علّامه قزوینی و دکتر غنی، به کوشش: علی شهرابی؛ تهران: نهال نویدان.

_____ ؛ ۱۳۶۴؛«*دیوان غزلیّات*»، به کوشش: دکترخلیل خطیب رهبر، چ دوم، تهران: صفی علیشاه.

– حلبی،علی اصغر؛۱۳۶۴؛«مقدّمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران»؛تهران:پیک.

– خرّمشاهی، بهاء الدین؛۱۳۶۸؛ «*حافظ نامه*»، شرح الفاظ، اعلام، مفاهیم کلیدی وابیات دشوار حافظ؛ چ سوم، تهران:انتشارات علمی فرهنگی و صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران.

_____؛۱۳۶۲؛ «ذهن و زبان حافظ»؛ چ دوم، تهران:نشرنو.

_____؛ ۱۳۶۷؛«چارده روایت»، مجموعه مقاله در باره‌ی شعر و شخصیّت حافظ؛تهران:کتاب پرواز.

–چرنیشفسکی؛۱۹۴۷؛«کلیّات»،ج۳؛ مسکو.

– داد،سیما؛۱۳۷۵، «فرهنگ اصطلاحات ادبی»؛ چ دوم، تهران: مروارید.

– رامی تبریزی، حسن؛۱۳۴۱؛«حقایق الحدائق»،به کوشش: محمد کاظم امام؛ تهران:چاپ امام.

– زریاب خویی، دکترعبّاس، زمستان ۱۳۶۸؛«*آئینه جام»، شرح مشکلات دیوان حافظ*؛ تهران: علمی.

– زرّین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۰؛«*از کوچه رندان»، درباره ی زندگی و اندیشه‌ی حافظ*، چ نهم، تهران: امیر کبیر.

_____؛ ۱۳۷۹؛«شعر بی دروغ،شعر بی نقاب»؛ چ هشتم، تهران:علمی.

– شفیعی کدکنی،محمد رضا؛۱۳۸۴؛«طنز حافظ»، ماهنامه ی حافظ،ش۱۹،مهرماه:۳۹-۴۲.

_____؛۱۳۷۴؛«مفلس کیمیا فروش»؛ چ دوم، تهران:انتشارات سخن.

– شمیسا،سیروس؛۱۳۷۳؛«نگاهی تازه به بدیع»؛ چ ششم، تهران:فردوس.

_____؛۱۳۷۸؛«نقد ادبی»؛تهران: فردوس.

_____؛۱۳۷۴؛«انواع ادبی»؛ چ سوم، تهران:فردوس.

– فرزام،حمید؛ « *روابط حافظ وشاه ولی*» مقالاتی درباره‌ی زندگی و شعر حافظ؛ به کوشش منصور رستگار، کنگره جهانی سعدی وحافظ؛ (شیراز: اردیبهشت ۱۳۵۰)

– فرشیدورد،خسرو؛۱۳۶۳؛«در باره ی ادبیات و نقد ادبی»،ج۲؛تهران:امیرکبیر.

– فشارکی،محمد؛۱۳۷۴؛«نقد بدیع»؛چ سوم، تهران،انشارات سمت.

– قهرمان،چنگیز؛۱۳۶۶؛«کتاب نمای ایران»،ج۱؛تهران:نشرنو.

– کاسب،عزیزالله؛ ۱۳۶۶؛ «چشم انداز تاریخی هجو»، زمینه‌های طنز و هجا درشعر فارسی؛تهران: روزبهان.

– کامشاد، حسن؛۱۳۷۹؛« *ترجمه ی دنیای سوفی از یوستین گردر*» (داستانی درباره‌ی تاریخ فلسفه)؛چ چهارم، تهران:گلشن.

– موسوی گرمارودی؛۱۳۸۰؛«دگرخند»،درآمدی کوتاه بر طنز و هزل و هجو در تاریخ و تاریخ معاصر ایران؛تهران:مؤسسه ی مطالعات تاریخ معاصر ایران.

مظفّری، علیرضا؛۱۳۸۱؛«خیال خیال»،بحثی در پیرامون زیبا شناسی صورخیال شعر حافظ؛ارومیه:دانشگاه ارومیه.-

– مرتضوی،منوچهر؛۱۳۸۳؛«مکتب حافظ»،مقدّمه بر حافظ شناسی،چ۴؛تبریز:ستوده.

– نبی زاده، پژمان؛۱۳۸۶؛« *از رندی تا طنز حافظ*» ، مجموعه مقالات همایش منطقه ای حافظ؛اصفهان، دهاقان: دانشگاه آزاد اسلامی واحد دهاقان ، (۱۸– ۳۴) .

– نیاز کرمانی، سعید؛ پاییز ۱۳۶۶؛*«حافظ شناسی»* (ج۳)، چ دوم، تهران : پاژنگ.

– نیکو بخت،ناصر؛۱۳۸۰؛ «هجو در شعر فارسی»،نقد و بررسی شعر هجوی از آغاز تا عصر عبید؛تهران:دانشگاه تهران، مؤسّسه‌ی انتشارات و چاپ.

– یاسمین، فریدالدین، «*بازیابی الگوی طنز درذهن وزبان حافظ*»روزنامه ی اطّلاعات ش۱۸۹۴، (چهارشنبه۱۷ /۱۳۶/۸)

پرتال جامع علوم انسانی